

# آشنایی با سنت عرفانی



جعفر قربانی فرد

می‌توان همین معنا را برای اصطلاحات "اسرار" یا "باطن" در متون اسلامی قائل شد. با یادآوری این مطلب که صوفیه اغلب خودشان را حافظ "اسرار الهی" می‌دانستند در متون اسلامی، عرفان به معنای بعد اسرارآمیز اسلام است که تا حد زیادی صوفی‌گری مشخصه آن است؛ اما رازورزی شیعی، هم شیعه دوازده امامی و هم اسماعیلیه، نیز همین آن می‌باشند. به‌علاوه عرفان اسلامی، بدین معنا، عمدتاً طریق معرفت است که مطابق با ساختار وحی اسلامی عنصر "عشق" بدان پیوستگی دارد. اما از رنسانس به

برای بحث از سنت‌های عرفانی اسلام، قبل از هر چیز لازم است که معنای عرفان را در متون اسلامی درک کنیم؛ به ویژه با عنایت به اینکه امروزه این اصطلاح در زبان انگلیسی ماهیتی مبهم دارد. تنها زمانی می‌توانیم از عرفان اسلامی سخن بگوئیم که معنای اصیل این اصطلاح را که در ارتباط با اسرار الهی است درک کنیم. چنانکه اهل اصطلاح واقفند معنای ریشم‌ای فعل یونانی *muo* سکوت یا "بستن لبها" است که کلمات *mysterion* [یونانی] و *mysticism* [انگلیسی] از آن مشتق شده‌اند، و نیز



بعد در بسیاری از محافل، در فضای مسیحی به ندرت از عرفان مبتنی بر احساس و فردیت سراغ می‌توان گرفت. این مطلب دقیقاً بخاطر ارتباط نزدیک فلسفه و عرفان اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است. بعلاوه می‌توان گفت علی‌رغم انتقاداتی که صوفیه علیه فلاسفه اسلامی (مخصوصاً از قرن ۶ تا ۹ هج) نموده‌اند، فلاسفه اسلامی و اکثراً در دوره متأخر، مثل صوفیه به خانواده‌ای منتهی تعلق داشته و با حصول معرفت غایی سر و کار دارند.

هنوز از موقمی که "عقل" در فلسفه اسلامی "روح القلوب" محسوب می‌شد و فرشتگان مذهبی به عقول فلاسفه تمعیم داده می‌شدند، مدت زیادی نمی‌گذرد. و نباید فراموش کرد برخی صوفیان ملقب به "ابن فلاطون" شده بودند. تشخیص این مطلب بسیار ضروری و مهم است که باطن‌گرایی اسلامی و مخصوصاً تصوف بخاطر ایجاد ابزار و شرایط عملی جهت تشخیص تأثیر و حقیقت محدودهای قوه شناختی (noetic) در ابناء بشر بود که توانستند. این سال زنده و پویا بمانند و هنوز هم درصد ایجاد زمینه دستیابی به دانش محصلی (گنوسیس) هستند که فلاسفه اسلامی به سختی می‌توانند از آن چشم ببوشند.

در واقع همان‌طور که از رنسانس به بعد فلاسفه غرب دستمایه علوم تجربی (علمی که مبتنی بر داده‌های حسی خارجی است) شدند بعکس فلاسفه اسلامی پیوندی تنگ‌تر با ثمرات و ما حصل معرفتی برقرار کردند که بر حواس باطن و گشایش چشم دل مبتنی است و می‌تواند عالم پنهان از چشم را ببیند! او این فیلسوف مسلمان برجسته که علاقه صریح او به تصوف مشهور است، فارابی می‌باشد که در واقع خود اهل تجربه صوفیانه بود. اما تأثیر تصوف در نوشته‌های او آشکار نیست؛ البته به جز "فصوص الحکم" که برخی آنرا به ابن‌سینا نسبت داده‌اند. حضور تصوف بیشتر در زندگی شخصی فارابی دیده می‌شود و ناگفته پیداست که در افکار و تصنیفات آهنگین او تأثیر داشته است. برخی بر این اعتقادند که تعدد از این تصانیف امروزه در مراسم صوفیه به صورت آواز و اجراء در شبه قاره ترکیه و هندی - پاکستانی مورد استفاده قرار می‌گردد.

ارتباط با تصوف در جانشین فارابی، یعنی رهبر و سردرسته مکتب مشائی، ابن‌سینا، با وضوح بیشتری مشاهده می‌شود. اگر چه شرح ملاقات او با ابوسعید ابوالخیر، صوفی نامدار خراسان، توسط بسیاری از محققان معاصر

جلی قلصاد می‌شود هیچ شکی وجود ندارد که ابن‌سینا به شدت مجذوب تصوف بود. و کتاب "حکمت المشرقیه" او معلو از عقاید عرفانی است. بعلاوه او در شاهکار آخرش "اشارات و التنبیها" در نبط نهم تحت عنوان "فی مقامات المارافین"، قوی‌ترین دفاعیاتی را که فلاسفه اسلامی درباره تصوف بیان کرده‌اند، ذکر نموده است. او در آنجا آشکارا فضایل گنوسی یا مطلوب صوفیه از معرفت عالم روحانی را می‌پذیرد و از امکان کشف اسرار پنهان سخن می‌گوید. این بخش از آثار ماندنی ابن‌سینا که در طول هزاره پیش، در ایران و جاهای دیگر تدریس شده تنها بیان و سخن از تأثیر تصوف بر فلسفه اسلامی نیست؛ بلکه خود این آثار در تحقق و اعمال تأثیر تصوف بر فلسفه نقش مهمی داشته‌اند.

در دوره پیدایش فلاسفه مشائی متقدم و ظهور اشخاصی چون فارابی و ابن‌سینا، فلسفه اسماعیلی پدید آمد که در قرون ۴ و ۵ (هج) با اشخاصی چون حمیدالدین کرمانی و ناصر خسرو به اوج خود رسید. همه این حوزه‌ها و مکاتب فلسفه را با بعد درونی و رازورزانه اسلام مرتبط می‌دانند. اینگونه نظریه‌های اساسی فلسفه اسلامی یا خدا باوری به گونه تأویلی رابطه بین "امام" و عقل بشری و آشنایی با دایرة النبوة و شناخت امامت و نیز کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی، شواهدی در جهت رابطه نزدیک با بعد معینی از رازگرایی اسلامی عرضه می‌دارد. بعلاوه آموزه‌های عرفانی نظیر تعالیم فیثاغوریان و هرمسیان در حوزه یونانی - اسکندرنی در فلسفه اسلامی انعکاس یافت؛ چنانکه در برخی از رسائل اخوان الصفا تأکید زیادی روی معانی عرفانی شده است. هنگامی که فلاسفه مشائی توسط متکلمان اشعری و صوفیان نظیر غزالی و سنائی در شرق بلاد اسلامی مورد حمله و انتقاد واقع می‌شدند، شهرت فلاسفه اسلامی در غرب جهان اسلام از طریق پیوستگی و قرابت با تصوف مورد تأیید و حمایت قرار می‌گرفت. در واقع کلیه پدیده‌های فلسفه اسلامی در اسپانیا ماحصل تأثیر اولیه تصوف براندیشه‌های فلسفی ابن‌مسره بود. و تقریباً تمام فلاسفه اسلامی برجسته اسپانیا، به استثناء ابن رشد جنبه عرفانی جدی داشتند که به روشنی در آثارشان انعکاس یافته بود. برای تصدیق این ادعا کافی است عشق عرفانی ابن‌هیثم، عرفان ریاضی‌وار ابن‌سید براجز، نظریه تفکر عقلانی ابن‌باجه و نقش عقل فعال در ابن‌طفیل را به یاد آوریم. اما بیش از همه در آخرین فیلسوف بزرگ اندونزیایی یعنی ابن‌سبعین است که می‌توان آشکارترین رابطه بین فلسفه و تصوف را دید. از میان فلاسفه و صوفیه، تنها ابن‌سبعین بود که در تاریخ اندیشه‌های اسلامی برابر نهاد مهمی میان نظریه‌های تصوف و فلسفه وضع کرد.

بار دیگر در قرن ۶ (هج) در سرزمینهای شرقی جهان اسلام و مخصوصاً ایران مهمترین معنا و برابر نهاد موثر درباره دو موضوع فلسفه و عرفان، بدست مؤسس مکتب اشراق، شهاب‌الدین سهروردی حاصل آمد. او صوفی‌ای بود که در جوانی، فلسفه ابن‌سینا را در حد استادی خوانده بود و چشم‌انداز فلسفی تازه‌ای را بنا نهاد که مبتنی بر پیوند بین دانش اشراقی و دانش حصولی و نیز پاکسازی و تطهیر باطن فرد بود.

سهروردی خود کاملاً از محوریت برابر نهاد میان معرفت عقلانی و تجربه عرفانی آگاه بود و صوفیه را در کنار فلاسفه مشائی، بنایی و مقوم نحلتهای می‌دانست که منجر به پرورش "حکیم متعالیه" (Theonopher) خواهند شد و چنان که می‌دانیم هدف و منظور نهایی حکمت اشراق تحقق همین امر بود. فلسفه اسلامی یا سهروردی به طور جدی یا به عرصه درک معنوی و کمال باطنی‌ای نهاد که تقریباً در طول تمام دوره‌های متأخر تاریخ اسلام با حیات عرفانی مرتبط است. فلاسفه اشراقی بعدی، مانند مفسران





### فلسفی مطالبی نیز

به شعر و نثر راجع به عرفان نوشت. او هم نزد معاصرانش و هم نسل بعد از خود در مرتبه اول به عنوان فیلسوف گرانقدر و در ثانی عارفی اهل راز شناخته شده بود.

دامنه این تحول به قرن چهارده (هق) کشیده شد و بسیاری از فلاسفه اسلامی نامدار ایرانی که در سده پیش می‌زیستند؛ مانند: میرزا مهدی آشتیانی، سید محمد کاظم عصار، احمد طباطبائی و مهدی الهی قمشه‌ای، فیلسوف و عارف بودند و به طور جدی گام در طرق روحانی می‌نهادند بنابراین در این دوره شواهدی راجع به رابطه با قدمت و از طرفی پیوند متأخر بین فلسفه و عرفان موجود است که به این سینا، سهروردی و ملاصدرا برمی‌گردد.

چنانکه می‌دانیم این موارد تنها به ایران محدود و منحصر نمی‌باشد و در هند نیز که فلاسفه اسلامی مخصوصاً در دروه مغول رشد و بالندگی یافتند چنین رابطه نزدیکی بین عرفان و فلسفه در میان بسیاری از چهره‌های سرشناس مشاهده می‌شود. مهمترین این فلاسفه شاه ولی الله دهلوی بود که شاید بزرگترین متفکر اسلامی شبه قاره باشد هنگام مطالعه آثار او مشکل می‌توان تعیین کرد که او فیلسوف است یا متکلم و یا صوفی. در حقیقت او در یک زمان هر سه این مشخصه‌ها را داشت و متفکری بود که توانست برابر نهاد دیگری از آنها ارائه نماید به همین نحو می‌توان اشخاصی از این نوع را در امپراطوری عثمانی و یا در دوره جدید جهان عرب مشاهده کرد.

یکی از مهمترین چهره‌های مذهبی مصر در قرن ۱۴ (هق) عبدالحمید محمود که به شیخ الاذر نیز موسوم است؛ در مرتبه اول یک صوفی و در ثانی فیلسوف مسلمان بود و در هر دو موضوع آثار مهمی نوشته است.

در عصر جدید تأثیر اندیشه غربی، بسیاری را در جهان اسلام از تصوف و سنت‌های فلسفه اسلامی دور کرده است. اما به میزانی که این فلسفه در بطن سنت‌های ۱۲۰۰ ساله به بار نشسته و حیات خود را حفظ کرده است؛ اتصال بین عرفان و اندیشه‌های فلسفی ادامه دارد. به هر جهت ماهیت فلسفه اسلامی چنان که در طول سالیان متمادی رشد و بالندگی یافته است بدون توجه به حقیقتی که عرفان اسلامی نامیده می‌شود و تأثیر آن بر بسیاری از پیشروان فلسفه اسلامی از فارابی و ابن سینا تا دوره معاصر، به طور کامل شناخته نخواهد شد.

این نوشته ترجمه‌ای است از:

(Introduction to the mystical tradition) به قلم دکتر

سید حسین نصر از کتاب "تاریخ فلسفه اسلامی" که گردآوری مقالات این کتاب نیز به عهده دکتر نصر بوده است.

بزرگی چون محمد شهرزوی و قطب الدین شیرازی و نمایندگان بزرگ متأخر این نظریه از قبیل ابن ترکه اصفهانی در مرتبه اول فیلسوف و در ثانی عارف محسوب می‌شدند.

در واقع پیوند بین فلسفه و عرفان را تقریباً در تمام فلاسفه اسلامی متأخر می‌توان مشاهده کرد. احیاکننده فلسفه مشائی ابن سینا، خواجه نصیر الدین توسی، (قرن ۷ هق) که در عین حال یکی از بزرگترین ریاضی‌دانان و منجمان تاریخ است؛ کتاب "کوصاف الاشراف" را درباره محاسن صوفیه نوشت. افضل الدین کاشانی معاصر خواجه نصیر در مرتبه اول فیلسوف و شاعر و سپس صوفی محسوب می‌شد و امروزه زائران آرامگاه او را به عنوان شیخ و پیر روحانی زیارت می‌کنند. همچنین جلال الدین نوانی که در درجه اول فیلسوف و متکلم بود به طور جدی مجتوب اشراق و مکاتب رازورزی بوده و حتی درباره سهروردی نظریاتی ابراز نموده است.

در عصر صفویه با تأسیس مکتب اصفهان (قرن ۱۰) رابطه بین فلسفه و عرفان از جانب اکثر فلاسفه مورد قبول واقع می‌شود و تجربه واقعیت از طریق عمل و تأمل اغلب از مباحث فلسفی درباره "واقعیت" مجزا می‌گردد و اهمیت رابطه بین "مفهوم الوجود" و "حقیقت الوجود" از منظر ما بعدالطبیعه اسلامی در این دوره بواسطه همین امر است. و نیز مؤسس مکتب اصفهان، میرداماد که یکی از سرسخت‌ترین فلاسفه عقلی مذهب است؛ هم اشعاری عرفانی تحت عنوان "اشراق" سروده و هم مقالاتی راجع به تجربه عرفانی رازورزانه تصنیف کرده است.

مهمترین چهره این مکتب، ملاصدرا، مدت زیادی را صرف فضایل درونی توأم با تعالیم صوری و ظاهری کرد و درباره اشراق و وحی به عنوان منبع اساسی و حیاتی معرفت و استدلال عقلی، تفحص و تعمق نمود. چشم‌انداز جدید خرد ورزی که بوسیله او پایه‌ریزی گردید حکمت متعالیه نام داشت و مبتنی بر سه پایه وحی، اشراق درونی و استدلال منطقی بود. به اعتقاد او بسیاری از نظریه‌های اساسی که در آثارش ذکر شده‌اند، ملهم از خداوند می‌باشند. بنابراین از آن آموزها با اصطلاح "حکمت اشراق" یاد می‌کرد. برخی از آثار ملاصدرا مانند "الشواهد الربوبیه" شدیداً صیغه عرفانی دارند و مؤلف مدافع جدی صوفی بزرگ و با قدمتی چون ابن عربی بوده و در جای جای "اسفار اربعه" بنو توجه داشته است. همچنین ملاصدرا شرح حال نامعای تحت عنوان "سه اصل" و کتابی با نام "کسر الصنم الجاهلیه" نوشته که در آن اشکال مردم پسند و منحرفین صوفیه را مورد حمله و انتقاد قرار داده و از صوفیه معتبر و نظریه‌های آنان دفاع می‌کند. در واقع فلسفه صنرابی یا حکمت متعالیه را تنها با توجه به تأثیر زیادی که نظریه‌های بیرون ابن عربی و دیگر آموزه‌های صوفیه از قبیل غزالی بر ملاصدرا داشتند، می‌توان شناخت. فلاسفه اسلامی مخصوصاً طرفداران متأخر مکتب ملاصدرا رابطه نزدیک خود با عرفان را تلاوم بخشیدند. البته شاگردان بی‌واسطه او عبدالرزاق لاهیجی و ملا محسن فیض کاشانی تا اندازه‌ای از خود ملاصدرا عقب ماندند که این امر بخاطر جو سیاسی روز بود و آنها بیشتر مطالعات خود را به علوم دینی و کلامی اختصاص دادند. اما آثاری نیز تألیف کردند که ملهم از آموزه‌های استادشان بود و در ثانی هر دو طرای سروده‌های عرفانی می‌باشند. کاشانی چندین مقاله از جمله "کلمات المکتونه" به نثر راجع به عرفان نوشته است. و شاگردان آنها نیز از قبیل قاضی سعید قمی مقالات مهم عرفانی تألیف کرده و باید جزء فلاسفه عرفانی برجسته محسوب شوند. در این راستا فلاسفه قاجار نیز که آموزه‌های ملاصدرا را روحی تازه بخشیدند در عین حال که فیلسوف بودند عارف و اهل راز به شمار می‌آیند. برجسته‌ترین آنها حاج ملاهادی سبزواری بود که علاوه بر متون منطقی و